



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: نکاح

تاریخ: ۱۷ آذر ۱۴۰۰

مصادف با: ۲ جمادی الاولی ۱۴۴۳

موضوع جزئی: مسئله ۲۸ - جواز نظر به زنی که قصد ازدواج با او دارد - مطلب سوم: محدوده جواز نظر

معنای کلمه «محاسن» - محاسن در لغت و عرف و روایات - اشکال به امام و سید

جلسه: ۴۶

سال چهارم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در محدوده جواز نظر به زنی بود که مرد قصد ازدواج با او را دارد. اقوال را متعرض شدیم و گفتیم در دامنه نظر اختلاف جدی وجود دارد؛ در بین این اقوال یک قدر متیقنی هست و آن هم جواز نظر به وجه و کفین، تا می‌رسد به جایی که برخی معتقد شده‌اند به جواز نظر به جسد و بدن الا العورة عریاناً من دون الثیاب.

معنای کلمه «محاسن»

عمده این است که ببینیم روایات در اینجا چه گفته‌اند و از روایات چه برمی‌آید. ولی قبل از بیان روایات و نقل روایات، ابتدا لازم است در مورد همین واژه‌هایی که در عبارات فقها ذکر شده یک توضیح مختصری بدهیم؛ در میان اینها وجه، کفین، شعر، رأس و معصم معلوم است؛ عمده در مورد محاسن است که باید یک توضیحی داده شود که واقعاً محاسن به چه معناست. آیا محاسن یک معنایی غیر از وجه و کف و شعر دارد که در عبارت امام و مرحوم سید آمده است؛ عبارت امام این بود: «و الاحوط الاقتصار علی وجهها و کفیها و شعرها و محاسنها و إن کان الاقوی جواز التعدی الی المعاصم». ظاهرش این است که محاسن یک موضع و جایی است غیر از وجه و کف و شعر و حتی معصم. همین عناوین در عبارت مرحوم سید هم ذکر شده است؛ ایشان اینطور فرموده «يجوز لمن یرید تزویج امرأة أن ینظر إلی وجهها و کفیها و شعرها و محاسنها بل لا یبعد جواز النظر الی سائر جسدھا ما عدا عورتھا»، البته ایشان اشاره‌ای به معاصم نکرده است. حالا واقعاً محاسن غیر از این مواضع است یا شامل اینها هم می‌شود؟

محاسن در لغت و عرف

به نظر می‌رسد با توجه به معنای لغوی محاسن و اینکه اینجا اصطلاح خاصی برای محاسن وجود ندارد بلکه به عنوان یک واژه‌ای که لغت و عرف آن را معنا کرده و حتی تطبیق آن هم در هر مورد به عهده عرف است، باید بگوییم محاسن المرأة چیزی غیر از وجه و کف و شعر یا معصم نیست. لذا اگر این مبنا را بپذیریم، آن وقت هم عبارت امام به نظر ما خالی از اشکال نیست و هم عبارت مرحوم سید.

محاسن جمع محسن، یعنی ما ینظر به حسن المرأة و جمالها؛ آنچه که به سبب آن، حسن مرأه و نیکویی و زیبایی زن معلوم می‌شود. محاسن المرأة یک وقت ممکن است ناظر به جنبه‌های روحی و اخلاقی باشد و یک وقت ممکن است مربوط به جنبه‌های ظاهری و جسمی. با توجه به اینکه اینجا بحث نظر است و نوعاً مواضع خاصی از بدن زن ذکر شده، بعید است جنبه‌های

شخصیتی و اخلاقی مورد نظر باشد. البته در بعضی روایات بنابر بعضی از احتمالات ممکن است آن جهت هم مراد باشد، اما در اغلب روایات این چنین نیست. قرائن و شواهدی بر این وجود دارد که مسأله را کاملاً روشن می‌کند. لذا اینجا قطعاً منظور از محاسن، محاسن ظاهری و جسمی است و نه محاسن خلقی و روحی و شخصیتی. حالا که منظور این است، پس در حقیقت منظور از محاسن یعنی آنچه که از بدن و جسم زن به عنوان مواضع زیبایی و حُسن شناخته می‌شوند.

اینجا یک احتمال این است که بگوییم اصلاً منظور از محاسن المرأةُ ای جسد المرأةُ و بدن المرأةُ؛ یعنی محاسن را حمل کنیم بر اینکه همه بدن زن نیکو شمرده می‌شود. به نظر می‌رسد که این هم قابل قبول نیست؛ وقتی می‌گویند محاسن المرأةُ، این نسبی است و در قیاس با یک سری امور دیگر دارد مطرح می‌شود، یعنی یک چیزهایی به عنوان محاسن شناخته می‌شود و یک چیزهایی به عنوان محاسن نیست. حالا ممکن است کسی این تلقی را داشته باشد که همه بدن زن به عنوان محاسن شناخته می‌شود، این مثل این است که بگویند همه بدن زن عورت است؛ اینها در یک فضای خاص و در یک مورد خاص معنا پیدا می‌کند، یا بنابر نظر یک جمع خاص. ولی اصل آن این است که وقتی گفته می‌شود محاسن المرأةُ، یعنی آن مواضعی از بدن زن که می‌نماید جمالها و حسنها؛ آن چیزی که جلوه حسن و جمال زن شناخته می‌شود.

اگر معنای محاسن این باشد، طبعاً وجه و کفین، شعر، معصم، ساق پا و حتی بیشتر از اینها، عنق، ثدین، اینها همه جزء محاسن محسوب می‌شوند. این مقتضای تفسیر لغوی و عرفی محاسن است. بنابراین واژه محاسن در لغت و عرف به همه بدن زن اطلاق نمی‌شود بلکه به قسمت‌هایی که به نوعی مظهر زیبایی و جمال زن شناخته می‌شوند اطلاق می‌شود.

محاسن در روایات

سراغ روایات که می‌آییم، در بین این همه روایت که اینجا نقل کردیم، در سه روایت کلمه محاسن آمده:

۱. در یکی از اینها که سنداً معتبر است، فقط محاسن ذکر شده و در کنار آن هیچ عضو دیگری نیامده، و آن هم روایت غیاث بن ابراهیم است: «عَنْ غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ (ع) فِي رَجُلٍ يَنْظُرُ إِلَى مَحَاسِنِ امْرَأَةٍ يُرِيدُ أَنْ يَتَزَوَّجَهَا قَالَ لَا بَأْسَ إِنَّمَا هُوَ مُسْتَأْمَرٌ فَإِنْ يُقْضَى أَمْرٌ يَكُنْ». ^۱ این روایت هم از نظر سند خوب است و هم از نظر دلالت کاملاً روشن است؛ سخن از نظر به محاسن المرأةُ است و در کنار آن هیچ یک از اعضای دیگر ذکر نشده است. وقتی می‌گویند محاسن المرأةُ، در حقیقت یک سؤال کلی است از اینکه به همه مواضعی که به عنوان مظهر جمال و حسن زن شناخته می‌شوند، می‌توان نگاه کرد.

دو روایت دیگر هم داریم که عنوان محاسن در آن ذکر شده است.

۲. روایت فضل: «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: قُلْتُ أَيْ يَنْظُرُ الرَّجُلُ إِلَى الْمَرْأَةِ يُرِيدُ تَزْوِجَهَا فَيَنْظُرُ إِلَى شَعْرِهَا وَمَحَاسِنِهَا»، اینجا فقط کلمه شعر را به محاسن اضافه کرده است. «قَالَ (ع) لَا بَأْسَ بِذَلِكَ إِذَا لَمْ يَكُنْ مُتَلَدِّدًا». ^۲

۳. روایت دیگر، روایت مسعدة بن یسع است: «عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ الْيَسَعِ الْبَاهِلِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) (قَالَ) لَا بَأْسَ أَنْ يَنْظُرَ الرَّجُلُ إِلَى مَحَاسِنِ الْمَرْأَةِ قَبْلَ أَنْ يَتَزَوَّجَهَا فَإِنَّمَا هُوَ مُسْتَأْمَرٌ فَإِنْ يُقْضَى أَمْرٌ يَكُنْ». ^۳ این روایت خیلی به روایت غیاث بن ابراهیم نزدیک

۱. تهذیب، ج ۷، ص ۴۳۵، ح ۲؛ وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۸۹، باب ۳۶ از ابواب مقدمات نکاح، ح ۸.

۲. کافی، ج ۵، ص ۳۶۵، ح ۵؛ وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۸۸، باب ۳۶ از ابواب مقدمات نکاح، ح ۵.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۰، باب ۳۶ از ابواب مقدمات نکاح، ح ۱۲.

است؛ آنجا به صورت سؤال بود و امام(ع) فرمودند «لا بأس»، ولی در روایت مسعده سؤال مطرح نشده و امام(ع) به صورت کلی فرموده که اشکالی ندارد شخص به محاسن مرأة نگاه کند. در روایت مسعده هم فقط کلمه محاسن آمده است. در بین روایات، فقط همین سه روایت است که کلمه محاسن در آنها آمده است. روایت فضل از نظر سندی ضعیف است. به مناسبت بحث از اشتراط عدم تلذذ گفتیم این روایت مرسله است و لذا لا اعتبار به. دو روایت دیگر داریم که کلمه محاسن در آنها ذکر شده است. ما الان نمی‌خواهیم حکم را بیان کنیم؛ چون مبتنی بر آن است که سایر روایات را هم بررسی کنیم؛ ولی فعلاً می‌خواهیم ببینیم که کلمه محاسن که در روایات آمده، واقعاً ظهور در چه معنایی دارد. اینها هم ظهور دارد در اینکه محاسن یک موضع خاصی نیست بلکه یک معنای عام دارد؛ یعنی کل مایظهر به جمال المرأة و حسنها. لذا در روایات هم که کلمه محاسن آمده، معنای عام دارد.

به هر حال از معنای لغوی و عرفی و استعمالات روایی محاسن در حالی که اضافه به مرأة شده، چنین برمی‌آید که منظور از محاسن یک موضع خاصی از بدن زن نیست، بلکه یک معنای عامی دارد که شامل قسمت‌های مختلف می‌شود و معیار در آن، عرف است. اینجا وجهی ندارد که شارع دخالت کند و حدود محاسن را معلوم کند. اصلاً دأب شارع این نیست که در این امور که معنای عرفی دارد و بنا هم ندارد که مبادرت به تضییق یا توسعه کند، ما بگوییم که معنای خاصی از محاسن مورد نظر است. بله، یک جاهایی شارع دخالت می‌کند؛ بالاخره یک حقیقتی را شرعاً بنیان می‌گذارد و یک معنایی را از یک واژه‌ای به خصوص اراده می‌کند یا وضع می‌کند؛ اما اگر خود شارع مبادرت به جعل یک اصطلاح و وضع یک لفظ برای یک معنا نکند یا به نوعی در حدود آن دخالت نکند، ما باید این را بر همان معنای عرفی و لغوی حمل کنیم.

سؤال:

استاد: لذا یکی از ادله ما برای جواز النظر به تمام الجسد همین است؛ وقتی نظر به محاسن جایز باشد، به طریق اولی نظر به تمام الجسد جایز است. محاسن معلوم است. تردیدی نیست محاسن در استعمالات یک معنای عام دارد، در عرف و لغت عرف کاری به شرع ندارد که کجایش جایز است نگاه کند؛ یعنی ثدی را جزء محاسن المرأة نمی‌داند؟ من می‌خواهم عرض کنم که تنها احتمالی که در مورد محاسن المرأة می‌توان داد این است که بگوییم محاسن المرأة دو دسته است؛ یکی المحاسن الظاهرة و یکی المحاسن الباطنة. منظور از المحاسن الظاهرة یعنی آن مقداری از محاسن که به طور طبیعی ظاهر است. بالاخره مردم به طور طبیعی یک پوششی دارند؛ در مورد محاسن ظاهره به طور طبیعی چه در خانه باشند و چه در بیرون، سر و صورت و دست تا آرنج، ساق پا، گردن و مقداری از بالای سینه، اینها محاسن ظاهره می‌شود. یک محاسن باطنی هم داریم؛ محاسن باطنی یعنی آنهایی که به طور طبیعی در حالت‌های عادی و متعارف پوشانده می‌شود، نه آن وقتی که لباسش را درمی‌آورد و حمام می‌رود. به طور عادی و متعارف این محاسن پوشانده می‌شود؛ مثل ثدیین یا الیتین. پس محاسن دو دسته است؛ یک دسته محاسن ظاهری است و یک دسته محاسن باطنی. هر چه هست، عنوان محاسن بر آن اطلاق می‌شود. وقتی می‌گوییم محاسن علی قسمین، الظاهرة و الباطنة، این درست است؛ اما هیچ منافاتی ندارد با اطلاق عنوان محاسن به معنایی که عام باشد و کل ما یظهر به حسن المرأة و جمالها را دربرگیرد؛ یعنی مایظهر به حسن المرأة و جمالها؛ آن چیزی که زیبایی‌ها و نیکوهای جسمی زن با آن آشکار می‌شود.

سؤال:

استاد: یعنی آن چیزی که نشان دهنده زیبایی زن است، نه اینکه محاسن المرأة الظاهرة، این را نگفته‌اند؛ یعنی آن چیزی که به سبب آن زیبایی زن معلوم می‌شود.

پس ممکن است بگوییم محاسن المرأة علی قسمین، ولی حتی تقسیم محاسن به محاسن ظاهری و محاسن باطنی، این منافاتی با این ندارد که ما ادعا کنیم محاسن به معنای آن قسمت‌هایی از بدن زن است که به وسیله آن، حسن و جمال و زیبایی زن آشکار می‌شود. بله، یک وقت می‌گویید جواز نظر را از محاسن باطنی منصرف می‌دانیم؛ این یک بحث دیگری است. ما الان فعلاً کاری به اینکه حکم شامل همه انواع محاسن می‌شود نداریم، داریم بلکه اطلاق محاسن را بررسی می‌کنیم.

سؤال:

استاد: اتفاقاً این مؤید این معناست که محاسن به همه اینها گفته می‌شود. منتهی این محاسن دو دسته هستند؛ یک دسته امر الله بسترها، یک دسته لم یأمر بسترها. اتفاقاً این مؤید عمومیت معنای محاسن است. یک دسته را دستور داده بپوشانند، یک دسته را نگفته است. یعنی مثلاً وجه و کفین از محاسنی است که دستور ستر اینها داده نشده است؛ این اتفاقاً مؤید خوبی می‌شود برای همین مطلبی که عرض کردیم.

اشکال به امام و سید

اگر محاسن به این معنا باشد که بدون تردید این است، دیگر این عبارتی که در متن تحریر آمده و در متن عروه، به نظر می‌رسد با مسامحه همراه است. همین قدر که فرمود «الاحوط الاقتصار علی محاسنها» ... مرحوم سید همین را گفته است ... یا باید بگوییم در این عبارت محاسن به معنای عام خودش اراده نشده؛ در عبارت تحریر و در عبارت عروه کلمه محاسن به معنای عام مراد نیست؛ یا باید بگوییم که اگر هم معنای عام مراد است، آن وقت می‌شود از قبیل عطف عام بر خاص. تازه یک مشکل دیگر دارد که تعدی به معاصم را گفته است. خلاصه این عبارت همانطور که در جلسه قبل اشاره شد، اشکال پیدا می‌کند. اللهم الا أن یقال که بگوییم آن مواضعی که در روایات بخصوصها ذکر شده، آنها را در اینجا منعکس کرده‌اند و چون در روایات از اعضای مختلف نام برده‌اند، اینها هم در متن عبارت فقهی به آنها اشاره کرده‌اند.

سؤال:

استاد: چنین چیزی نیست ... چرا عطف تفسیری؟ عطف عام بر خاص است. لذا «بل جواز تعدی الی المعاصم» را مرحوم سید ندارد؛ اتفاقاً سید می‌گوید «بل لا یبعد جواز النظر الی سائر جسدها»، اگر مثلاً بگوییم محاسن یک قسمت‌هایی است و ذکر محاسن بعد از وجه و کفین شعر، ذکر عام بعد الخاص است، آن وقت این «بل» که تعدی می‌کند به جواز نظر به همه جسد، این درست است؛ و قطعاً این عبارت امام اشکال دارد که «و ان كان الاقوی جواز التعدی الی المعاصم»؛ یعنی محاسن را شامل معاصم نداند؛ این اشکال سرچایش باقی است و بحثی در آن نیست.

پس معنای محاسن معلوم شد. این خیلی مهم است؛ وقتی سراغ روایات می‌رویم، با این معنا کار داریم. اما اینکه خود روایات چگونه هستند، این روایات را در جلسه آینده بررسی خواهیم کرد.

شرح رسالة الحقوق

در جلسات متعددی درباره اولین مطلبی که به عنوان حق اللسان در کلام امام سجاد(ع) ذکر شده بود، سخن گفتیم. اولین عضوی که حضرت به آن اشاره کرده‌اند، زبان بود. فرمود: «وَأَمَّا حَقُّ اللِّسَانِ فَأِكْرَامُهُ عَنِ الْخَنَاءِ»؛ ما چندین جلسه درباره گرامی‌داشت زبان از بدگویی و بدزبانی سخن گفتیم. حق زبان فقط به این نیست که او را از بدزبانی و بدگویی باز دارد.

حق دوم: عادت دادن زبان به خیر

در ادامه یک حق دیگری ذکر می‌کند: «وَتَعْوِيدُهُ الْخَيْرَ». اینها در حقیقت حقوق مختلف این عضو هستند؛ درست است که اینها را می‌توانیم در یک قدر جامع و مشترک قرار دهیم و به عنوان یک حق مطرح کنیم، اما به نظر دقی اینها قابل تفکیک هستند و هر کدام را به عنوان یک حق می‌توان ذکر کرد. دومین حق زبان، تعوید علی‌الخیر است؛ یعنی عادت دادن آن به خیر. اینکه زبان به خیر عادت کند؛ یعنی باید به گونه‌ای تربیت شود که جز خیر، از این زبان صادر نشود. تعوید به معنای اینکه او را عادت بدهد به خیر؛ یعنی جاری شدن خیر بر زبان ملکه شود؛ این یک حق است؛ این خیلی نیاز به تلاش و کوشش دارد. با توجه به کثرت گناهیانی که برای زبان وجود دارد، اگرچه عن‌الخبثه است اما حق دیگری هم دارد و آن عادت زبان به خیر است که جایگزین آن می‌شود؛ اول آن را از بدگویی باز داری و دوم او را به خیر عادت دهی.

تصویر خیر در مورد زبان چگونه است؟ چگونه ممکن است زبان به خیر عادت کند؟ این مصادیق متعدد دارد که اگر ما زبان را در این مجاری قرار دهیم، خود به خود این عادت پیدا می‌شود. از آن چیزهایی است که کمتر کسی می‌تواند برایش پیش آید؛ عادت به خیر خیلی سخت است که انسان زبان را اینقدر کنترل کند. چون راحت‌ترین و تنها چیزی که به وسیله آن همه جا آدم می‌تواند وارد شود و اسباب شادی و خوشحالی و غم و اندوه خودش و دیگران را فراهم کند، همین زبان است. لذا جایجایی کاربرد زبان از بدگویی و بدزبانی به خوبی، یک مطلب خیلی مهمی است.

در دعایی که امام سجاد(ع) در مکارم الاخلاق دارند، به این مطلب اشاره کرده‌اند؛ امام سجاد(ع) می‌فرماید: «وَمَا أُجْرِي عَلَيَّ لِسَانِي مِنْ لَفْظَةٍ فُحْشٍ أَوْ هُجْرٍ أَوْ شْتَمٍ عَرَضَ أَوْ شَهَادَةِ بَاطِلٍ أَوْ اغْتِيَابِ مُؤْمِنٍ غَائِبٍ أَوْ سَبِّ حَاضِرٍ وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ نَطْقًا بِالْحَمْدِ لَكَ، وَإِعْرَاقًا فِي الثَّنَاءِ عَلَيْكَ، وَذَهَابًا فِي تَمْجِيدِكَ، وَشُكْرًا لِنِعْمَتِكَ، وَاعْتِرَافًا بِإِحْسَانِكَ، وَإِحْصَاءً لِمَنِّكَ».^۴ از خداوند طلب می‌کند که خدایا، آنچه که بر زبان من جاری می‌شود از ناسزا، بدگویی، آبروریزی، شهادت باطل، شهادت دروغ، غیبت نسبت به کسی که غایب است و سب نسبت به کسی که حاضر است، و هر چه که مصداق این بدزبانی است؛ هر چه شبیه این است؛ شبیه فحش، شتم، شهادت باطل، غیبت، سب، اینها مهم‌ترین مصادیق بدزبانی است که حضرت در اینجا ذکر کرده‌اند. می‌گوید خدایا همه اینها را در من بدل کن به ستایش خودت، و اینکه من در ثنا و ستایش تو اغراق کنم، و اینکه زبان من در تمجید و ستایش تو حرکت کند، نعمت‌های تو را شکر کند، اعتراف به احسان تو کند و منت‌هایی که بر من گذاشتی شمارش کند.

این دعا تفسیر همین دو جمله است و البته بعضی از جملات بعدی. اینکه فرمود «و اما حق اللسان فاکرامه عن الخنا و تعویدة الخیر»، دقیقاً امام سجاد(ع) در این دعای مکارم الاخلاق همین را از خدا می‌خواهد؛ می‌گوید خدایا، زبان مرا از این امور که خنا و بدزبانی محسوب می‌شوند، اینها را به این خیرها که برترین خیرهاست عادت بده. دقیقاً این بیان امام سجاد(ع) در دعای

۴. صحیفه سجادیه، دعای ۲۰.

مکارم الاخلاق تفسیر همین جمله است. البته نه اینکه محصور به این باشد، نه مصادیق بدزبانی و خنا محصور در این چند موردی است که امام سجاد(ع) در دعای مکارم الاخلاق به آنها اشاره کرده‌اند و نه خیر که در رساله حقوق به آن اشاره کرده‌اند منحصر در همین چند مورد حمد، ثنا، تمجید، شکر و اعتراف به احسان و احصاء منت‌هاست؛ نه، اینها برترین‌هاست. اگر بخواهیم یکایک اینها را ذکر کنیم، یعنی آنچه که به عنوان خیر برای زبان محسوب می‌شود که ما بخواهیم زبان را به آن عادت دهیم، این خودش بحث فراوان دارد. همین شکر لسانی و اینکه لسان عادت به شکر کند تا اینکه از خدا شکایت کند که خدایا این چه وضعی است، خدایا هر روز مصیبت؛ نه، عادت دادن زبان به شکر خدا، عادت دادن به ثناء و حمد و ستایش خدا، عادت دادن زبان به اینکه انسان منت‌هایی که خدا نسبت به او کرده را بر زبان بیاورد. خدایا، این کار را برای من کردی، آن کار را برای من کردی؛ این نه تنها آثار روحی دارد، بلکه اثر وضعی دارد در زندگی انسان، خدا از چنین بنده‌ای خوشش می‌آید و این باعث می‌شود که «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ»، حالا این فقط به شکر لسانی کار ندارد، شکر واقعی و عملی را هم بیان می‌کند؛ اما این باعث می‌شود که خداوند نعمت‌های خودش را به سوی او بیشتر سرازیر کند. خود اینکه شکر لسانی کند و اینکه زبان انسان به شکر عادت کند بسیار مهم است. اصلاً لازم نیست جلوی کسی این کار را کند، خودش پیش خودش و خدا، بعد از نماز، همین که در مسیر می‌رود، خدایا شکر، یکی یکی منت‌هایی که خدا بر او گذاشته را بر زبانش بیاورد. کم‌کم وقتی زبان به این امور عادت کند، دیگر سراغ آن چیزها نمی‌رود.

موارد بسیاری هست که همه از مصادیق خیر برای زبان محسوب می‌شوند. کسی با زبانش از حق دفاع کند، از مظلوم دفاع کند، امر به معروف و نهی از منکر کند، با زبانش آبروی کسی را حفظ کند، با زبانش نصیحت کند، جان‌هایی را تازه کند، کسانی را از انحراف نجات دهد، کسی که یک نفر را برای یک لحظه از انحراف هدایت کند، «فكأنما احیی الناس جميعا» است. اینها همه مصادیق خیر است برای زبان؛ این یک حق است؛ یعنی زبان یک حقش این است که او را از خنا و بدگویی باز داری و یک حقش هم این است که آن را به خیر عادت دهی. آن وقت عادت کردن به خیر، یعنی ملکه شدن، یعنی اینکه انسان شکرگزار باشد، اینکه انسان نصیحت کننده باشد، اینکه امر به معروف و ناهی از منکر باشد، اینکه از حق دفاع کند، از مظلوم دفاع کند، اینکه آبروی کسی را حفظ کند، اینها باید برای او ملکه شود؛ زبانش جز بر این مدار نچرخد. این فقط یک بخش است؛ اینکه با زبان مثلاً این کارها را انجام دهد، کافی نیست بلکه باید بگوید حالا که من دفاع از یک نفری کردم، عملاً هم باید این کار را بکنم و شکر عملی داشته باشم؛ دفاع عملی داشته باشم. ذکر خدا، استغفار، توبه، اینها همه ... یا مثلاً صلوات بر محمد و آل محمد(ص) اینها همه تعویده الخیر است، عادت دادن زبان به خیر است. اگر من بخواهم به مصادیق خیر در رابطه با زبان بپردازم، این خودش یک فصل مشبعی نیاز دارد. مهم‌ترین مصادیق خیر در مورد زبان چیست؟ این دومین حق زبان است. چون اینها حیثیاتش فرق می‌کند. یک حیث بازداشتن است و یک حیث عادت دادن زبان به این امور است.

«والحمد لله رب العالمین»